

مرز انقلاب، مرز اصلاحات

دکتر انور خامه‌ای

این روزها بازار بحث درباره اصلاحات بسیار داغ است و نظریات گوناگونی درباره آن ارائه می‌شود. آقای رییس‌جمهور که ظاهراً نخستین کسی است که بحث اصلاحات و ضرورت اجرای آن را مطرح کرد، آن را این‌گونه تعریف کرده است: «اصلاحات در ایران تلاش برای تحقق آزادی، عدالت و مردم‌سالاری سازگار با دین است. اصلاحات پیام زندگی مسالمت‌آمیز و سرشار از معنویت و اخلاق در دنیای معاصر است. اصلاحات دفاع از حریم و حقوق انسان‌ها و دعوت به خردورزی و خردمندی است.»^(۱) این سخنان آقای خاتمی که در زادگاه‌گفته شاعر و اندیشمند بزرگ آلمانی ایراد شده است می‌تواند تلویحاً این نظر را القاء کند که «مردم‌سالاری ناسازگار با دین» هم وجود دارد به عبارت دیگر دین و مردم‌سالاری دو مقوله متفاوت از هم‌اند که گاه سازگار توانند بود و گاه ناسازگار. و این به تعبیر و کاربرد بستگی دارد که ما از دین و مردم‌سالاری خواهیم داشت.

آقای رییس‌جمهور در جای دیگری از همین سخنرانی این مطلب را شکافته و آشکار ساخته و گفته است: «اکنون در بسیاری از جوامع شرقی و غربی گفتمان «مدرنیته و سنت» با همه مقدمات و لوازم خویش به جای گفتمان «شرق و غرب» در عصر‌گفته و اقبال نشسته است. تقابل میان سنت و مدرنیته که بیشتر معنای فرهنگی و تمدنی دارد، در برابر تقابل میان شرق و غرب که اکنون مفهومی عمدتاً سیاسی دارد، مقوله‌ای اساسی در جهان کنونی است.»^(۲)

بدین سان می‌توان نتیجه گرفت که به عقیده آقای خاتمی اصلاحات حرکت به سوی مدرنیته‌ای است که با سنت‌های ما ناسازگار نباشد. یا به عبارت دیگر، اصلاحاتی که ما به آن نیاز داریم غربی شدنی است که با خصلت‌ها و سنت‌های شرقی ما سازگار باشد.

این طرز تفکر بر این بنیان استوار است که مردم‌سالاری و دین، تجدد و سنت‌گرایی، غربی شدن و شرقی ماندن با هم تضادی ندارند و آشتی‌ناپذیر نیستند. می‌توان جنبه‌های مثبت تمدن غربی را گرفت و در عین حال سنت‌های پسندیده خودمان را هم نگاه داشت. می‌توان هم مردم‌سالار بود و هم دیندار. شعار اصلی انقلاب اسلامی ملت ایران و بنیاد نظام کنونی ما هم یعنی «جمهوری اسلامی» جز این نیست.

اما طرز تفکر دیگری هم هست که این دو را با هم متضاد و آشتی‌ناپذیر می‌داند. برای هواداران این طرز تفکر یا باید شرقی و سنت‌گرا بود و یا غربی و مدرنیست. اگر طرفدار تجدد و دموکراسی هستی، دیگر دیندار نمی‌توانی باشی. اگر بگویی ما برای بقا و پیشرفت راهی جز پیروی از علم و صنعت غربی و تجدیدنظر در زندگی گذشته خودمان نداریم، آن وقت کافر حربی و جیره‌خوار غرب و طرفدار اصلاح آمریکایی به شمار می‌آیی! آری اینها هم خود را اصلاح‌طلب می‌شمارند. منتها اصلاحی که مخالف هر نوآوری و هر پدیده غربی است، اصلاحی که دشمن تجدد و مردم‌سالاری است.

سوال‌ها پیش و در ایام جوانی و دوران تحصیلی معلمی داشتیم بسیار دانش‌اندوخته و روشن‌بین، خدایش بیامرزد، او تعریف می‌کرد واعظی را دیده بوده است که این‌گونه مردم را ارشاد می‌کرده است: «نه نه جان، برادر جان، اگر دیدی کسی می‌گوید سولفات دوسود، بدان که معنی‌اش این است (زبانم لال) خدا اصلاً نبود و اگر گفت کربنات دوپتاس بدان مقصودش این است که خدا دوتا است!! این‌گونه اشخاص تنها در میان مخالفان مشروطه و تجدد به چشم نمی‌خوردند، بلکه بعضی از هواداران مشروطیت و تجدد نیز همین‌گونه به آن تبلیغ می‌کردند. داستان شیخ سلیم «ایتی کباب» معروف است. او برای جلب مردم به مشروطیت می‌گفت: «مشروطه بیلیر سن نه دیر؟ مشروطه ایتی کباب دیر!» (مشروطه می‌دانی چیست؟ مشروطه

کباب به این کلفتی است!) و چهار انگشت خود را به هم چسبیده نشان می‌داد. آری چنین اشخاصی در هر دو سوی یافت می‌شوند و روش تبلیغ آن‌ها چنان است که به گفته آن شاعر بزرگوار،

گر تو قرآن بدین نمط خوانی
می‌بری روتق مسلمانی!

باری، از مطلب به دور افتادیم. بحثمان درباره اصلاحات بود و تعریف‌های گوناگونی که از آن می‌کنند. مثلاً یکی از کارگزاران بلندمرتبه دولت فرموده است: «اصلاحات یعنی حرکت، سرعت و تغییر وضعیت که لازمه حیات و بقاست و اگر نباشد جامعه فناپذیر خواهد شد.»^(۳) این تعریف البته درست است، اما چیز زیادی درباره اصلاحات به ما نمی‌گوید جز این‌که اصلاحات نوعی حرکت و تغییر است. اما در مورد جهت این تغییر و حرکت چیزی به ما نمی‌گوید. به سمت پیش است یا پس؟ در جهت مثبت است یا منفی؟ مشخص نشده است! همچنین درباره چگونگی و کیفیت این تغییر چیزی گفته نشده است. آیا این تغییر کمی است یا کیفی؟ آرام و تدریجی است یا جهشی؟ به چه بخشی از جامعه اولویت می‌دهد: اقتصاد، سیاست، جامعه مدنی، فرهنگ، آموزش و...؟ حتی در آن انگیزه و علت موجه اصلاحات نیز مشخص نشده است! بگذریم.

اندیشمند والامقام دیگری در این باره نوشته است: «اصلاحات روند و پروسه‌ای است که ممکن است در هر کشوری اتفاق بیافتد بنابراین نظامی دینامیک و پویا است که خود را با تحولات و دگرگونی‌های زمان تطبیق دهد.»^(۴) این تعریف هم تقریباً تکرار همان تعریف پیشین یعنی متحرک بودن و ساکن نبودن اصلاحات است با کلماتی دیگر. منتها یک نکته بر آن افزوده و آن تطابق و هماهنگی اصلاحات با شرایط زمانی و مکانی است. در موارد دیگر مانند چگونگی، انگیزه، علل موجه و ویژگی‌های دیگر اصلاحات چیزی در آن نمی‌یابیم.

یک سیاستمدار سرشناس کشور تعریف زیر را ارائه داده است: «اصلاحات به معنای بهبود، ترمیم و نگاهی نقادانه به شیوه‌ها، عملکردها، سیاست‌ها و برنامه‌هاست. در واقع اصلاحات با انقلاب فرق دارد. انقلاب یعنی دگرگونی و از صورتی به صورت دیگر شدن است. در انقلاب اصول و ارزش‌های حاکم بر یک نظام و جامعه تغییر پیدا می‌کند ولی در اصلاحات اصول کلی و ارزش‌های حاکم بر آن نظام حفظ می‌شود. انقلاب یک حرکت جهشی است، سریع پیشرفت کرده و تغییر ایجاد می‌کند. ولی اصلاحات به صورت تدریجی و آرام صورت می‌پذیرد.»^(۵) این تعریف تا حدود زیادی کاستی‌هایی را که در تعریف‌های پیشین نشان دادیم ندارد و به بیشتر پرسش‌هایی که در مورد تعریف اول کردیم پاسخ می‌دهد. جهت حرکت و تغییر اصلاحات را مثبت و روبه پیش می‌شمارد. کیفیت اصلاحات را مشخص می‌کند که «نقادی شیوه‌ها، عملکردها، سیاست‌ها و برنامه‌ها» به منظور «بهبود و ترمیم» آنها است. انگیزه و علل موجه اصلاحات نیز تلویحاً در آن مشخص شده که وجود کمبودها و تنگناها و مشکلاتی در وضع موجود است والا اگر اینها وجود نداشت نگاه نقادانه نیز ضرورتی نمی‌یافت. از همه مهم‌تر ویژگی اصلی اصلاحات را نشان می‌دهد که تدریجی و آرام است و مانند انقلاب جهشی و ارزشی و بنیادی نیست. از قضا این نکته بسیار مهمی است که در این بیست سال که از انقلاب اسلامی و تأسیس جمهوری اسلامی می‌گذرد سخت به آن کم توجه کرده و آن را از نظر دور داشته‌اند.

کار ابهام و اختلاط در مفاهیم «انقلاب» و «اصلاح» به حدی رسیده است که اخیراً یکی از کارگزاران مؤثر نظام گفته «ما به اصلاح انقلابی نیاز داریم» این حرف مثل این است که بگویند ما خواهان «کوسه ریش‌پهن» یا «آتش یخ‌زده» ایم. تضاد میان مفاهیم «اصلاح» و «انقلاب» از اینها هم بیشتر است. اصلاح یکی از لوازم زندگی روزمره هر جامعه پویایی است. یک جامعه بدون اصلاح، راکد و ساکن و بالمآل محکوم به نابودی است. از این رو اصلاح امری مستمر و مداوم است، نه منقطع و گسسته، ممکن است شدت و ضعف، سرعت یا کندی، و کمیت و کیفیت اثربخشی آن تغییر کند. اما همواره نشانه زنده بودن و تحرک و پویایی

جامعه است. بعضی از جامعه‌شناسان «اصلاح» را به منزله فیدبک (پس خوراند، واگشت^(۶) باز خورد^(۷)) در سیستم (دستگاه) جامعه دانسته‌اند که در این صورت می‌تواند فیدبک مثبت یا منفی باشد.

آیا انقلاب را فقط «خودی‌ها» به ثمر رساندند؟ آیا فقط خودی‌ها بودند که در جریان جنگ تحمیلی از جان و مال مایه گذاشتند؟

اما «انقلاب» از نظر «جامعه‌شناسی تحول اجتماعی» یک امر استثنایی است، پدیده‌ای است که در شرایط خاصی ضرورت می‌یابد و پس از رفع آن شرایط منتهی می‌شود. جامعه مانند هر ارگانیسم دیگری گاهی گرفتار بیماری می‌شود. اگر بتوان با تقویت این ارگانیسم و افزایش قدرت دفاع آن با داروهای شیمیایی (یعنی «اصلاح») بیماری را درمان کرد و سلامت جامعه را باز آورد، چه بهتر. اما اگر این درمان میسر نشود، آن وقت جامعه ضرورتاً دستخوش «انقلاب» می‌شود و بیماری اجتماعی را درمان می‌کند. از این رو «انقلاب» را به عمل جراحی تشبیه کرده‌اند که در شرایط ویژه‌ای اجتناب‌ناپذیر می‌شود. از اینجا تفاوت‌های «اصلاح» و «انقلاب» مشخص می‌گردد که مهم‌ترین آنها به فرار زیر است:

۱- انقلاب پدیده‌ای استثنایی است، در شرایط ویژه اجتماعی اجتناب‌ناپذیر می‌شود، صورت می‌گیرد و پس از رفع آن شرایط پایان می‌یابد، در حالی که اصلاح یک فرایند عام اجتماعی، لازمه زیست و پیشرفت جامعه و امری مستمر و مداوم است.

۲- انقلاب در مواقعی پدید می‌آید که نظام موجود با مشکلات بنیادی مواجه شده

باشد که از طریق اصلاح رفع آنها میسر نباشد. یک نظریه پرداز معروف نوشته است: «انقلاب هنگامی روی می‌دهد که فرمانروایان جامعه نتوانند و توده مردم نخواهند نظام موجود را ادامه دهند.» (نقل به مضمون) لازمه چنین وضعی این است که کل نظام گرفتار عدم تعادل، بنیاد آن ناپایدار و حاکمیت از اداره امور ناتوان شده و پشتیبانی توده مردم را از دست داده باشد. اصلاح برعکس در شرایطی انجام می‌گیرد که نظام مستقر و پایدار است و حاکمیت، زمام امور را در دست دارد و برای جلب پشتیبانی بیشتر مردم اصلاح را لازم می‌شمارد.

۳- هدف انقلاب تغییرات بنیادی در نظام اجتماعی موجود و غالباً سرنگونی و براندازی کامل آن و استقرار نظامی نوین بر بنیادی دیگر است، در حالی که اصلاح هر اندازه گسترده هم که باشد در چهارچوب نظام موجود و بنیادهای آن انجام می‌گیرد.

این‌که گفته‌اند انقلاب یک حرکت جهشی است به یک معنا درست است، چون در اثر آن یک نظام اجتماعی فرو می‌ریزد و نابود می‌شود و نظام دیگری به جای آن برافراشته می‌شود. اما این بدان معنی نیست که انقلاب ناگهانی و آنی صورت می‌گیرد. تقریباً تمام انقلاب‌های مهم جهان از سه مرحله عمده زیر گذشته‌اند: ۱- مرحله تدارک انقلاب - در این مرحله اعتراض‌های توده مردم اوج می‌گیرد، ناپسامانی‌ها و ناتوانی دولت در رفع مشکلات بیش از پیش آشکار می‌شود، برخورد میان مردم و نیروهای دولت روزافزون می‌گردد و سنگرهای نظام موجود یکی پس از دیگری فرو می‌ریزد. ۲- مرحله براندازی و سقوط این نظام و پیروزی انقلاب، که کوتاه‌ترین و اساسی‌ترین مرحله انقلاب است. گاهی با امضای یک فرمان یا تصویب یک پیشنهاد انجام می‌شود و گاهی با درگیری بسیار خونینی صورت می‌پذیرد. ۳- مرحله معروف به «ترمیدور» که دشوارترین و خونین‌ترین مرحله انقلاب‌هاست. در این مرحله انقلاب با دو دشواری مواجه است. از یک سو هواداران نظام فروریخته به آسانی دست‌بردار نیستند و می‌کوشند حکومت را از نو به دست آرند. این نیروهای ضدانقلابی باید سرکوب شوند. از سوی دیگر بر سر بنیاد نظام جدید میان نیروهای بسیار متنوع انقلابی که آرمان‌ها و اعتقادات متفاوتی دارند اختلاف در

می‌گیرد و اغلب به برخورد مسلحانه میان آنها می‌انجامد. سرانجام آن گروهی که نیرومندتر (از نظر مادی و معنوی) است مسلط می‌شود و نظام جدید مستقر می‌گردد. با این سلطه نظام بر سراسر کشور، انقلاب پیروزمند پایان یافته است، گرچه ممکن است هنوز مخالفان یا دشمنانی در داخل یا خارج از کشور داشته باشد. از این لحظه دوران اصلاح براساس بنیادهای نظام نوین و اصول و شعارهای انقلاب پیروزمند آغاز می‌گردد.

در انقلاب اسلامی ایران نیز این سه مرحله وجود داشته و با وضوح مشاهده و مشخص شده است. دوره تدارک انقلاب از ۱۹ دی ۱۳۵۶ و به زعم عده‌ای خیلی پیش از آن آغاز گردید و از شهریور ۱۳۵۷ جنبش انقلابی مردم شدت و گسترش روزافزونی یافت و تا ۲۱ بهمن ادامه داشت. مرحله براندازی با قیام مسلحانه مردم علیه دولت از شامگاه ۲۱ بهمن تا شامگاه ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ انجام گرفت و به سقوط و فروپاشی کامل نظام سلطنتی و تأسیس حکومت انقلابی موقت منجر شد. اما مرحله سوم یعنی استقرار و تحکیم نظام جمهوری اسلامی هم طولانی‌تر و هم خونبارتر از دو مرحله پیشین بود و تا پایان سال ۱۳۶۰ دوام داشت. علت طولانی‌تر شدن و کشتارها و تلفات فراوان این مرحله یکی این بود که نیروها و عوامل نظام گذشته و پشتیبانان آنها به آسانی حاضر نبودند دست از فرمانروایی بردارند، بلکه امیدوار بودند با خرابکاری، تروریسم و ایجاد هرج و مرج و آشوب، نظام جدید را نخست متزلزل و سپس سرنگون سازند و از نو بر کشور مسلط گردند. علت دیگر آن بود که نظام جمهوری اسلامی با آن‌که در ۱۲ فروردین ۱۳۵۸ اکثریت شکننده ملت ایران (۹۸/۲٪) به آن رأی مثبت داده بودند، لیکن هنوز بنیاد و اصول و قانون اساسی آن مشخص نشده و حتی بر سر روش تعیین آن (به وسیله همه‌پرسی یا مجلس مؤسسان) اختلاف نظر وجود داشت. علت سوم که مهم‌تر از دو علت پیش گفته بود اختلاف نظر و منافعی بود که میان گروه‌های متنوع شرکت‌کننده در انقلاب وجود داشت. بسیاری از این گروه‌ها سازمان‌یافته و مسلح بودند و حاضر نبودند از «دولت موقت»، «شورای انقلاب» و حتی رهبر انقلاب عملاً پیروی کنند.



مگر انقلاب را فقط «خودی»ها به ثمر رساندند؟

تقریباً تمام کشورهای جهان، به جز آمریکا و عراق و یکی دو کشور کوچک دیگر و کلیه سازمان‌های بین‌المللی منجمله سازمان ملل متحد قرار گرفت. البته جنگ با عراق ادامه داشت و مزدوران این دولت گاهی حرکت مزدبوحانه‌ای در گوشه و کنار می‌کردند. اما واقعیت این است که جنگ تحمیلی برخلاف هدف افروندگان آن، نه تنها نظام جمهوری اسلامی را ضعیف نکرد، بلکه به طور هنگفتی بر استحکام و نفوذ آن در توده‌های مردم افزود. کسانی که تجمع‌های چند میلیونی مردم تهران را در نماز جمعه سال‌های اول دهه ۶۰ و هدیه‌های بی‌دریغ زنان و مردان را به کاروان‌های عازم جبهه به یاد دارند و استقبال نوجوانان دوازده - سیزده ساله را برای اعزام به جبهه جنگ دیده‌اند، می‌دانند که آغاز جنگ تا چه اندازه استحکام نظام جمهوری اسلامی را در داخل و خارج از کشور تقویت کرد و دشمنان آن را مخدول و منکوب و منفرد و منزوی ساخت.

بدین سان پس از پایان مرحله سوم انقلاب اسلامی دولت جمهوری اسلامی دست کم در خاورمیانه از هر دولت دیگری مستقرتر، مستحکم‌تر و دارای پایگاه ملی وسیع‌تری می‌نمود. بنابراین از آن هنگام به بعد هر تحولی در کشور ما روی داده، از دید حقوقی، سیاست‌شناسی (پلیتولوژی) و جامعه‌شناسی، یک اصلاح، یک اقدام اصلاح‌طلبانه بوده است و نمی‌توان آن را عملی انقلابی دانست. آنها که دم از انقلاب دوم و سوم می‌زنند یا تفاوت «انقلاب» و «اصلاح» را نمی‌شناسند و یا نیت

بدین‌سان جمهوری اسلامی نوبنیاد با چند دشمن خارجی و داخلی زیر روبه‌رو بود: ۱- قدرت‌های خارجی پشتیبان رژیم سلطنتی و در رأس همه آنها دولت ایالات متحده آمریکا. این قدرت‌ها در آغاز می‌کوشیدند از راه آشتی و تظاهر به دوستی سیاست خود را پیش ببرند و نفوذ سابق خود را از نو به دست آورند. اما پس از تسخیر سفارت آمریکا از سوی «دانشجویان پیرو خط امام» گروگان‌گیری اعضای آن و انتشار «اسناد لانه جاسوسی» عملاً به پیکار علیه جمهوری اسلامی برخاستند و با تحریکات خود وسیله جنگ تحمیلی و تجاوز عراق به کشور ما را فراهم آوردند. ۲- گروه‌هایی که خواهان نوع دیگری از حکومت بودند و با توسل به سلاح یا ایجاد جنبش‌های مسلحانه می‌خواستند هدف خود را تأمین کنند.

بهانه دادن به دست دشمنان نظام

چنانکه گفتیم تا پایان سال ۱۳۶۰ رهبران جمهوری اسلامی موفق شدند تمام این مشکلات داخلی را از میان بردارند، بنیاد نظام را براساس قانونی استوار سازند، قانون اساسی جمهوری اسلامی را تدوین کنند و به تصویب آراء عمومی ملت برسانند، مجلس شورای اسلامی را تشکیل دهند و سه بار انتخابات ریاست جمهوری را برگزار کنند. تمام گروه‌های مسلح محارب، اعم از تروریست‌ها و جنبش‌های چریکی و خرابکار، را سرکوب و منهزم سازند و نظام جمهوری اسلامی را از لحاظ قانونی و عملی مستقر و استوار کنند، به طوری که مورد قبول

دیگری دارند. تسخیر سفارت آمریکا از جانب «دانشجویان پیرو خط امام» با همه اهمیت و تأثیرات عظیمی که برای کشور ما داشت، مسلماً یک عمل انقلابی بود، اما در درون مرحله سوم انقلاب اسلامی. این اقدام به تکمیل انقلاب بهمن ۵۷ کمک بسیار مؤثری کرد و گام بسیار مؤثری در پیروزی نهایی این انقلاب بود، چون ریشه دشمن اصلی انقلاب یعنی نفوذ استعمار آمریکا را در ایران از بیخ و بن برکنند. اما آن را نمی‌توان یک انقلاب جداگانه، انقلابی مستقل از انقلاب بهمن ۵۷ شمرد.

به همین سان انتخابات دوم خرداد ۱۳۵۶ و پیروزی بیست میلیون آقاي سیدمحمد خاتمی را نمی‌توان «انقلاب» دانست. چون اولاً تحولی در چهارچوب قانون اساسی جمهوری اسلامی و مطابق تمام موازین قانونی دیگر بوده است. ثانیاً مردم در نهایت آرامش و انضباط آراء خود را به صندوق‌های رأی ریخته‌اند، شمارش آراء تحت نظارت شورای نگهبان انجام گرفته و صحت و سلامت انتخابات مورد تأیید رقبای انتخاباتی آقای خاتمی و مراجع دیگر قرار گرفته است. ثالثاً در نتیجه این انتخاب و گزینش آقای خاتمی هیچ‌گونه تغییری در قانون اساسی و بنیادهای اصلی نظام صورت نگرفته است. بنابراین نه یک «انقلاب» بلکه یک «اصلاح» به تمام معنی کلمه بوده است. کما این‌که برنامه و اقدامات دولت آقای خاتمی نیز با «اصلاحات» آغاز شده و هدف شعارهای ایشان نیز جز انجام «اصلاحات» چیز دیگری نبوده است.

متأسفانه امروز و هر روز عده‌ای که در میان آنها مقامات دولتی نیز وجود دارند، به گونه‌ای سخن می‌گویند که گویی هنوز حالت انقلابی در کشور ما وجود دارد و ما در یک جو انقلابی زندگی می‌کنیم. اینان جملاتی مانند «کیان انقلاب ایجاب می‌کند که...» یا «این کار انقلاب را به خطر می‌اندازد» یا «دشمنان انقلاب چنین می‌خواهند...» مرتباً تکرار و به ویژه روی «خطر ضدانقلاب» در درون کشور تکیه می‌کنند و هر چیزی را که مورد پسندشان نیست یا می‌خواهند

طرد کنند به «ضدانقلاب» نسبت می‌دهند. همین جا روشن کنیم که منظور من از پایان یافتن انقلاب و آغاز دوره اصلاحات به هیچ روی پایان یافتن آرمان‌های انقلاب اسلامی و شعارهای اساسی آن و توصیه‌های انقلابی رهبر بزرگ آن انقلاب امام راحل نیست. این آرمان‌ها، هدف‌ها و توصیه‌ها همواره پایدارند و در سرلوح برنامه‌های نظام جمهوری اسلامی قرار خواهند داشت. همچنین نتایجی که از آن انقلاب گرفته شده، همواره نصب‌العین همگان بوده و خواهند بود.

دشمنان جمهوری اسلامی راه فروپاشی نظام را در انجام اصلاحات نمی‌بینند، آرزوی آنها ایجاد تفرقه بین ایرانی‌ها و تقسیم ملت به شهروندان درجه یک و دو است

و اما در مورد «دشمنان انقلاب» همان‌گونه که گفتیم «انقلاب» دشمنان گوناگونی داشته است که بسیاری از آنها امروز دشمنان نظام جمهوری اسلامی‌اند. در رأس همه اینها استعمارگران آمریکایی و دولت‌ها و عناصر وابسته به آنها هستند. هیچ‌کس نمی‌تواند منکر وجود این دشمن خطرناک و لزوم مراقبت و حفاظت از نظام جمهوری اسلامی در برابر توطئه‌های آن باشد. اما نسبت دادن هرکس که انتقادی از بعضی کاستی‌ها و کمبودهای موجود کشور کرد به وابستگی به این دشمن یا برجسب

«ضدانقلاب» زدن بر روی بعضی پیشنهادها یا برنامه‌ها یا اشخاصی که مطابق میل بعضی مقامات نیستند نه تنها شایسته نظام جمهوری اسلامی نیست بلکه به زیان آن است. منکر آن نیستیم که بعضی از مهاجران ایرانی در آمریکا و کشورهای دیگر دشمن این نظام‌اند. اما همه چند میلیون ایرانی مقیم خارج از کشور این‌گونه نیستند. اکثر آنها نه در دوران انقلاب اسلامی ضدیتی با آن داشته‌اند و نه پس از آن دشمنی با نظام جمهوری اسلامی کرده‌اند. آنها فقط به حق یا ناحق انتقادهایی به نظام موجود دارند و خواهان اصلاحاتی در آن هستند.

بزرگ کردن این انتقادات و همه این عده عظیم را در صف «ضدانقلاب» قرار دادن به سود دشمن اصلی یعنی دولت آمریکا و وابستگانش و به زیان جمهوری اسلامی است.

اما در درون کشور به کار بردن واژه‌هایی مانند «ضدانقلاب» و «دشمن نظام» برای تمام «غیرخودی‌ها» و حتی «خودی‌هایی» که خرده‌ای بر بعضی اشخاص و برخی کارها و سازمان‌ها می‌گیرند از این هم خطرناک‌تر است! چون به دست دشمنان اصلی جمهوری اسلامی بهانه برای ضعیف و سست و بی‌بنیاد نشان دادن آن می‌دهد. کدام کشوری را می‌توانید بیابید که نزدیک به بیست سال پس از پایان انقلاب، هنوز دادگاه انقلاب و دادگاه‌های استثنایی مربوط به زمان جنگ و انقلاب وجود داشته باشد و اشخاص را به روال زمان انقلاب تعقیب و محکوم کند؟! کدام دولتی را می‌توانید که به خاطر عمل جنون‌آمیز یکی دو جوان روانی یا کسان معدودی که مغزشان را شست‌وشو داده‌اند، حالت فوق‌العاده اعلام کند؟! به وضع مطبوعات، نشریات و روزنامه‌نگاران ما بنگرید، مگر وضع فوق‌العاده غیر از این است؟! چه موجبی باعث شده است که با رکن چهارم جمهوریت اسلامی این‌گونه رفتار شود؟! در سال ۱۳۶۹ در بحبوحه حمله آمریکا، انگلیس، فرانسه، ایتالیا و متحدانشان به عراق که دنیا را در آستانه جنگ جهانی سوم قرار داده بود، حدود یک سال در لندن می‌زیستیم. باور کنید

روزی نبود که بمبی در مترو، راه آهن یا اماکن عمومی دیگر منفجر نشود! آیا دولت انگلیس حالت فوق العاده اعلام کرد؟ ایداً! آب از آب تکان نخورد. نه یک روزنامه توقیف شد و نه یک نویسنده را به دادگاه کشاندند. حتی کم نبودند روزنامه‌هایی که صریحاً با مداخله انگلیس در جنگ خلیج فارس مخالفت و آن را محکوم می‌کردند!

همچنین در تابستان ۱۹۶۲ در فرانسه بودم. در آن هنگام وضع فرانسه به تمام معنا بحرانی بود. افسران لژیونر فرانسوی در الجزایر نقشه کودتا را ریخته و هم‌دستانشان در فرانسه برنامه ترور ژنرال دوگل را طرح کرده بودند. فرانسه به راستی دو پاره شده بود. بخشی از مردم طرفدار کودتاچیان و بخش دیگری که در مجلس اکثریت داشتند طرفدار دوگل و اعطای استقلال به الجزایر بودند. تصور می‌کنید ژنرال دوگل حالت فوق العاده اعلام کرد یا روزنامه‌های مخالف را دسته‌جمعی به محاق توقیف برد؟ به هیچ وجه! بلکه در مقابل به آراء عمومی مراجعه کرد و به اکتفاء رأی اکثریت جمهوری فرانسه را نجات داد.

وضع ما را به اتحاد شوروی و فروپاشی آن تشبیه می‌کنند و ادعا می‌نمایند که گویا روزنامه‌های آن کشور موجب فروپاشی آن شده‌اند. در حقیقت از این نظر میان وضع مطبوعات شوروی در زمان گورباچف با روزنامه‌های ما پس از دوم خرداد ۱۳۷۶ هیچ شباهتی وجود ندارد. در آنجا همان روزنامه‌های موجود دولتی و حزبی مانند پراودا، ایزوستیا، ترود و... که در مقام مقایسه شبیه کیهان، اطلاعات، جمهوری اسلامی و... در ایران هستند صفحات و ستون‌های خود را برخلاف پیش از آن به روی شکایات مردم باز کردند و نظریات مردم و پاسخ‌های مقامات دولتی را آزادانه و بی‌طرفانه منعکس کردند. روزنامه‌های خصوصی اگر وجود داشتند یا پدید آمدند، نه جز این کار دیگری می‌توانستند بکنند و نه از لحاظ تیراژ قابل مقایسه با تیراژ عظیم آنها (۵۰ تا ۶۰ میلیون برای پراودا) بودند. در کشور ما

برعکس روزنامه‌های دولتی همان روش گذشته را دنبال کردند و حتی بعضی از آنها روی دشمنی با اصلاحات نشان دادند و این روزنامه‌های خصوصی بودند که جانب اصلاحات را گرفتند و ستون‌های خود را به روی شکوه‌ها، شکایات، انتقادات و پیشنهاد‌های مردم باز گذاشتند و در نتیجه به بلندگوی اصلاحات و سلاح‌های اصلی پیکار در راه آن مبدل شدند.

و اما این‌که فضای باز مطبوعاتی شوروی و «گلاز نوست» را عامل اصلی فروپاشی شوروی بدانیم نیز درست نیست. آزادی روزنامه‌های شوروی چنانکه گفتیم از حدود نظام موجود تجاوز نمی‌کرد و به انتقاد از اصول کمونیسم نمی‌پرداخت. پراودا ارگان حزب کمونیست نمی‌توانست علیه مرانامه حزب چیزی بنویسد و ایزوستیا جز انتشار شکایات مردم و اعتراض به تبعیض‌ها و بی‌قانونی‌های و شکایت‌ها از مأموران دولت و درخواست رفع و اصلاح آنها کاری نمی‌کرد. در نتیجه از انفجار این بی‌عدالتی‌ها به صورت ضد دولتی، جلوگیری می‌کرد یعنی جو اعتراض آمیز موجود را سبک و به آرامش محیط کمک می‌نمود، نه این‌که آن را متلاشی و منفجر سازد.

در حقیقت علت اصلی فروپاشی شوروی را همان‌گونه که من در کتاب «آیا فروپاشی شوروی اجتناب‌ناپذیر بود» با استناد و مدارک انکارناپذیر نشان داده‌ام، نه در «گلاز نوست» و نه در «پرسترویکا» بلکه در خیانت گردانندگان سیاست خارجی شوروی، به ویژه شخص شوارنادزه وزیر خارجه وقت شوروی باید دانست. در این‌که دولت و امپریالیسم آمریکا همواره خواهان فروپاشی شوروی و از بین رفتن این رقیب خطرناک خود بوده‌اند و این فروپاشی هدف اصلی سیاست‌گزاران آمریکا و امپریالیسم یانکی در تمام نیمه دوم قرن بیستم بوده است، حرفی نیست. در این هم چون و چرا نیست که آنها می‌کوشیده‌اند هم از بالا و هم از پایین موربان‌وار در دستگاه و نظام شوروی نفوذ کنند و ابزار فروپاشی آن را فراهم آورند. بدون شک عناصری مانند یلتسین، شوارنادزه، شوچنگو و...

را جلب کرده و منتظر فرصت بودند. جنگ خلیج فارس و احتمال درگیری جنگ جهانی سوم موجب دست‌پاچگی رهبران شوروی شد و عناصر مزبور از فرصت استفاده کرده آنها را به قبول عقب‌نشینی از اروپای شرقی وادار ساختند. وقتی دیوار برلن فرو ریخت دیگر نمی‌شد جلو خودمختاری خواهی جمهوری‌های بالتیک را گرفت و هنگامی که این سه جمهوری از اتحاد شوروی جدا شدند، جمهوری‌های قفقاز و آسیای میانه سربه طغیان برداشتند و فرو نشانند طغیان آنها که به پشتیبانی آمریکا و کشورهای غربی مستظهر بودند بسیار دشوار بود.

بدین‌سان ملاحظه می‌کنید که فروپاشی شوروی معلول سیاست خارجی غلط و خیانت عناصر نفوذی آمریکا در دستگاه رهبری شوروی بود، نه آزادی نسبی روزنامه‌ها و نشریات این کشور.

افزون بر این، مقایسه و تشبیه وضع ایران با شوروی قیاس مع‌الفارق است. شوروی کشوری بود که جانشین امپراتوری استعماری روسیه شد. پس از سقوط حکومت تزاری و جانشین شدن حزب بلشویک به جای آن، لنین به تمام ملت‌هایی که تزارها را به زور سر نیزه تحت اسارت خود در آورده بودند اعلام کرد که از آن پس آزاد و مستقل هستند و اصل «حق ملت‌ها در تعیین سرنوشت خود» میان آنها و روسیه برقرار خواهد بود. این اقوام و ملت‌ها که در تمام دوران استعمار هیچ‌گاه احساسات ملی و سنت‌های خود را فراموش نکرده بودند از این اعلامیه استقبال کردند و بیشتر آنها دولت‌های ملی خود را تشکیل دادند. اما دولت کمونیستی روسیه به وعده خود وفا نکرد و با استفاده از شرایط بین‌المللی به عنوان حمایت از احزاب کمونیستی که در درون این کشورها به وجود آورده بود به زور سرنیزه ارتش سرخ این حکومت‌های ملی را برانداخت و از نو مستعمرات سابق روسیه را ضمیمه خود کرد. بدین‌سان اتحاد جماهیر شوروی پدید آمد. البته در قانون اساسی اتحاد شوروی نوشته شده بود که هریک از این جمهوری‌ها مستقل‌اند و به میل

و اراده خود به اتحاد شوروی پیوسته‌اند و هرگاه بخواهند از آن جدا شوند، می‌توانند و بلامانع است. اما این مطلب جز حرفی روی کاغذ بیش نبود و هرگاه یکی از این ملت‌ها می‌خواست کوچک‌ترین تغییری در سرنوشت خود بدهد با توپ و تانک ارتش سرخ و غل و زنجیر مأموران کا.گ.ب روبه‌رو می‌شد.

پس از پیروزی در جنگ جهانی دوم، رهبران شوروی گام بزرگ دیگری در گسترش نفوذ استعماری خود برداشتند. استالین در کنفرانس‌های یالتا و پتسدام موفق شد بخش بزرگی از جهان را میان امپریالیسم آمریکا و شوروی تقسیم کند. بدین‌سان نیمی از اروپا که عملاً تحت اشغال ارتش شوروی بود به منطقه نفوذ شوروی مبدل شد و سرنوشت این ملت‌ها نیز در اختیار کرملین قرار گرفت. آری این‌گونه بود که قیام ملت‌های لهستان، آلمان شرقی، و به ویژه انقلاب ملت مجارستان در ۱۹۵۹ و جنبش دموکراتیک چک‌اسلواکی در ۱۹۶۸ در زیر تانک‌ها و موشک‌های شوروی خرد و نابود شدند و آمریکا هم جز تبلیغات به سود خود و علیه شوروی کاری نکرد.

بدین‌سان مشاهده می‌کنیم که اتحاد شوروی از بنیاد یک حکومت منسجم و متحد نبوده است و اجزاء آن آماده از هم گسیختن بوده‌اند. آیا کشور ما شباهتی با چنین امپراتوری از هم‌گسلی دارد؟! آیا در هیچ زمانی بخشی از کشور ما خواستار جدایی از آن شده است؟! حتی جنبش ساختگی فرقه دموکرات در ۲۵-۱۹۲۴ نیز جرأت چنین تقاضایی را نداشت و فقط خواهان خودمختاری بود در حالی که کشور ما تحت اشغال ارتش شوروی بود و دولت مرکزی عملاً هیچ قدرتی نداشت. سرنوشت همان «حکومت خودمختار آذربایجان» را هم دیدیم که مردم غیور این استان حق «خودمختاری‌طلبان» را کف دستشان گذاشتند!! آیا ملتی که در هر خانه آن شاهنامه فردوسی و دیوان حافظ را در پهلوی قرآن مجید می‌توان یافت با اتحاد شوروی سابق که زبان و خط روسی را به زور سرنیزه به کودکان از یک و تاجیک و ترکمن حقه می‌کردند، مقایسه‌پذیر است و شباهتی دارد؟!!

آیا ملتی را که حتی فراریان و پناهندگان آن به کشورهای دیگر در گوشه و کنار جهان به امید بازگشت به میهن محبوبشان زنده‌اند و دلپذیرترین سرودشان «ای ایران، ای مرز پرگهر» است می‌توان با شوروی سابق قیاس کرد؟! زهی تصور باطل زهی خیال محال!

آری، اسـتـعمارگران آمـریکایی و دست‌نشاندهانشان می‌کوشند ایران را هم مانند اتحاد شوروی سابق از هم فرو پاشند. در این هیچ شکی نیست. اما آنها به خوبی می‌دانند که راه این کار افزایش توسعه سیاسی، پیدایش مجلس متکی به ملت، تشکیل احزاب و جمعیت‌های ملی و اتحادیه‌های صنفی و گسترش مطبوعات نیست. بلکه ایجاد تفرقه و شکاف در میان ملت است. راهی که آنها را به هدفشان خواهد رساند. همان تقسیم ملت ایران به شهروندان درجه یک و درجه دو، به دو بخش خودی و غیرخودی است. تنها بدین‌سان می‌توان انسجام و یک‌پارچگی ملت را از هم گسست و در میان ملت تفرقه افکنند!! آیا انقلاب اسلامی را فقط «خودی‌ها» انجام دادند یا در آن تمام گروه‌ها و قشرهای ملت شرکت داشتند؟! آیا آن تظاهرات چند میلیونی روزها و شب‌های بهمن خونین ۵۷ را تنها «خودی‌ها» به وجود می‌آوردند یا تمام طبقات از کارگر و سرمایه‌دار گرفته تا کارمند و بازاری در آن موج عظیم به هم می‌پیوستند و همه با هم فریاد می‌زدند: «استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی»؟! پس از تجاوز ددمتشان صدام حسین به کشورمان چه کسانی از مرزهای کشور دفاع کردند و در این راه جان باختند. آیا فقط «خودی‌ها» یعنی آنها که امروز مقامات و مسئولیت‌های مهم را عهده دارند، می‌جنگیدند یا تمام توده‌های مردم، چه آنهايي که با آرپی‌چی و سهرایی‌های دست‌ساز، تانک‌های دشمن را منفجر می‌کردند، و چه آنانی که در کارخانه‌ها اسلحه و مهمات و تجهیزات برای ایشان فراهم می‌آوردند؟! آیا در صف‌های طولانی جوانانی که آن روزها برای نام‌نویسی در بسیج وجود داشت، خودی‌ها را از غیرخودی‌ها تمایزی بود یا همه دوش به دوش هم آماده

جانپازی بودند؟! آیا فرمان تأسیس بسیج بیست میلیونی از جمعیت ۳۵ میلیونی آن زمان ایران فقط با تکیه بر «خودی‌ها» امکان‌پذیر بود یا تمام ملت موظف بودند در آن شرکت کنند؟ دست آخر این‌که آیا امام راحل که فرمود «همه با هم» منظورش خطاب به همه ملت بود یا «خودی‌ها»؟!!

گفته‌اند تبعیض آفت بزرگی است و باید آن را از بین برد. هیچ‌کس در صحت این گفته شکی ندارد. اما آیا تبعیض، بزرگ‌تر از این می‌شود که شهروندان را به دو بخش تقسیم کرد، بخشی «خودی‌ها» که منحصرأ استحقاق مقامات و مسئولیت‌های مهم و سیاست‌گزاری و اداره کشور را دارند و بخش دیگری که افراد آن هر قدر هم با معلومات، تحصیل‌کرده کارشناس و با نبوغ باشند نتوانند به این مقامات دست یابند؟! آیا منظور از محو تبعیض فقط در میان «خودی‌ها» است و فقط در میان این عده عدالت باید رعایت شود؟! آیا به این ترتیب این «خودی‌ها» شبیه «نومن کلاتورا»ی شوروی سسابق تبدیل نمی‌شوند؟! اندیشمندان و شوروی‌شناسان معروفی عقیده دارند که یکی از علل عمده فروپاشی شوروی وجود همین «نومن کلاتورا» و تبعیض‌هایی بوده که نسبت به اعضای آن روا می‌شده است و در حالی که اکثریت مردم در فقر و محرومیت به سر می‌برده‌اند، آنها از بهترین نعمت‌ها و مزایای مادی برخوردار بوده‌اند. آرزو می‌کنیم که «خودی‌های» ما چنین نباشند و مانند دیگران زندگی کنند!

پانوشته‌ها

۱- روزنامه ایران به تاریخ ۷۹/۴/۲۳ ص ۲.

۲- همانجا.

۳- همان روزنامه به تاریخ ۷۹/۵/۱۱ ص ۱۱.

۴- همان روزنامه به تاریخ ۷۹/۵/۱۲ ص ۳.

۵- همانجا.

۶- پرویز بابایی - فرهنگ اصطلاحات فلسفه - انگلیسی - فارسی.

۷- دکتر انور خامه‌ای - «از خود بیگانگی و پراکسیس» ص

۴۵